

فصل نامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه‌ی تاریخ اسلام  
سال پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۴  
صفحات ۱۰۷ - ۱۳۰

## جستاری در تغییر مذهب نظامشاهیان دکن؛ بازخوانی روایات تاریخی<sup>۱</sup>

\* نیره دلیر

\*\* خدیجه سهرابزاده\*

### چکیده

نظامشاهیان دکن از تسنن حنفی به تشیع امامی، روی آوردند. پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن بازخوانی روایات مربوط به تغییر مذهب آنان از خلال منابع، اصلی‌ترین عوامل آن را تحلیل کند و پیامدهای تشیع نظامشاهیان در این منطقه را مشخص نماید. در این باره به برخی نظریات مطرح شده برای تغییر مذهب، مانند خواب دیدن برهان‌شاه یا خلوص وی و تأثیر شیخ طاهر بر او در منابع این دوره تأکید شده است؛ در حالی که مدعای اصلی این پژوهش - که با شیوه تبیین تاریخی انجام شده - بر این مبناست که تغییر گرایش مذهبی نظامشاهیان از تسنن حنفی به تشیع، بنا به دلایل سیاسی و تمایل و نزدیکی به حکومت صفویه صورت پذیرفت و پیامدهای این امر بنا به دلایل متعدد از جمله سرعت این دگرگونی، به بروز اختلافات و درگیری‌هایی انجامید که به دلیل نبود زیربناهای مستحکم عقیدتی، تشیع نتوانست به عنوان جریانی مستمر در این منطقه بقا یابد.

### کلیدواژگان

نظامشاهیان دکن، تسنن حنفی، تشیع امامی، تغییر مذهب، صفویه.

۱. تاریخ دریافت: ۹۳/۰۷/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۸.

\* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده تاریخ، تهران، ایران.

dalirnh@yahoo.com

\*\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء، گروه تاریخ، تهران، ایران. sohrabzadeh@gmail.com

## مقدمه

حکومت نظامشاهیان دکن (۸۹۵-۱۰۴۲ق) با دوره‌ای از حکومت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ق) همزمان بوده است. نظامشاهیان و دو خاندان دیگر بازمانده از بهمنیان - یعنی عادلشاهی و قطبشاهی - همگی به تشیع روی آوردند. به محض پذیرش تشیع از سوی این سه سلسله، نقطعه آغازی برای ایجاد ارتباط سیاسی، فرهنگی، نظامی و... میان آنها به شمار می‌آمد. تشیع دکن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن تشیع ایران عصر صفوی و بدون ارتباط با آن، بررسی کرد؛ ایرانیانی که در این عصر به دکن مهاجرت نمودند و اصول و عقاید و آداب و رسوم خاص خود را به دکن برند. پذیرش آیین تشیع از سوی سه خاندان نظامشاهی، عادلشاهی و قطبشاهی از جمله مسائل مهمی است که تقریباً مقارن با ثبت قدرت صفویه، در مناسبات منطقه نقشی مهم ایفا کرد.

دقت در چگونگی پذیرش تشیع و رسمیت یافتن آن از سوی سلاطین این سه خاندان، نکاتی مهم را مشخص می‌سازد. از میان این سه حکومت، ابتدا یوسف عادلشاه در سال ۸۹۵ قمری تشیع را در منطقه خود به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد و پس از او نظامشاهیان در عصر دومین پادشاه خود - یعنی برهان‌شاه (حکومت: ۹۱۴-۹۶۱ق) - به تشیع گرویدند. سپس قطبشاهیان با تشکیل حکومت خود، بی‌درنگ تشیع را مذهب رسمی خود قرار دادند. خاندان نظامشاهی نسبت به دو خاندان دیگر، تمایزاتی مهم دارد. گرویدن به تشیع این خاندان با پیشینهٔ تسنن حفی - که پیشتر نیز از برهمنان و غیرمسلمانان بودند - انگیزه آنان را از دو خاندان دیگر مجزا می‌سازد. از این‌رو، نتایج و پیامد آن نیز نسبت به دو حکومت دیگر متفاوت است. این مقاله با بررسی روایات مختلف درباره تغییر مذهب نظامشاهیان در پی یافتن پاسخ به این پرسش است که علت یا علل اصلی تغییر مذهب نظامشاهیان چه بود و چه پیامدهایی دربر داشت؟

مدعای پژوهش حاضر بر این مبناست که به دست آوردن حمایت دولت شیعی صفوی از جمله مهم‌ترین عوامل پذیرش تشیع توسط نظامشاهیان دکن است که این





تغییر ناگهانی مذهب، موجب بروز اختلافات و کشمکش‌هایی درون‌ساختاری شد که در نتیجه مانع از ماندگاری و بقای تشیع در این منطقه گردید. از جمله مطالعات اندکی که پیش‌تر در این‌باره نگاشته شده، مقاله «روابط صفویه و نظام شاهیان دکن» از عباسقلی غفاری‌فرد است که نویسنده، در این مقاله ضمن بررسی زندگانی شاه طاهر اسماعیلی و نامه‌های او به دربار صفویه، او را در گرایش نظام شاهیان به آیین تشیع مؤثر می‌داند؛ در حالی که در پژوهش حاضر، سعی بر آن است با تحلیل نظریات مطرح شده، این مدعای مطرح کند که دلیل واقعی تغییر مذهب نظام شاهیان، وجود حکومت قدرتمند شیعی صفوی و نیاز این دولت به چنین قدرتی بوده است که البته این امر به دلیل نداشتن پشتونهای فکری و اجتماعی حکومت نظام شاهیان نتوانست به تداوم حضور تشیع در این منطقه بینجامد. از نظر نباید دور داشت که اصلی‌ترین محور مورد توجه در منابع، بیان جنگ‌ها و رویدادهای سیاسی - نظامی این خاندان است و مورخان به مسائل فرهنگی و دینی کمتر توجه کرده‌اند. بنابراین مقاله حاضر از خلال اطلاعات مختصراً که درباره وضعیت دینی نظام شاهیان در منابع وجود داشته به نگارش درآمده است.

### تأسیس سلسله نظام شاهی

سلسله پادشاهان مسلمانی که در طول سال‌های ۷۴۸ تا ۹۳۲ قمری در فلات دکن حکومت می‌کردند، سلسله بهمنی نامیده می‌شدند و نخستین حکومت مستقل مسلمان در این منطقه بودند. در عصر سلاطین بهمنی، ایرانیان بسیاری از طریق راه‌های ارتباطی خلیج فارس، به سواحل غربی و جنوبی هند مهاجرت کردند (خالدی، ۱۳۸۳). حملات تیمور باعث تشدید موج این مهاجرت‌ها شد. حمایت‌های بی‌دریغ بهمنیان از ایرانیان، سادات عراق، مکه و مدینه باعث شد گروه کثیری از این مهاجران، سرزمین دکن را بهترین ملجاً و مأوای خویش بدانند و به صورت فردی و گروهی به قلمرو بهمنیان هجرت کنند. این گروه پس از ورود به دکن برای تمایز از مسلمانان بومی آنجا و نیز کسانی که از شمال هند به دکن آمده بودند، غریبان یا غریب‌الدیار نامیده شدند (معصومی، ۱۳۸۳: ۱۴۵ - ۱۴۶). از وزیران و بزرگان ایرانی شیعی این خاندان می‌توان



از فضل الله اینجو، خلف حسن بحری، فرزندان و مریدان شاه نعمت الله ولی کرمانی و برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین آنها، محمود گاوان - وزیر بزرگ بهمنیان - نام برده (همو). البته تشیع در این مرحله آنچنان قوت نداشت که به صورت دین رسمی دربار بهمنیان درآید.

با ضعف حکومت بهمنی، هر یک از سرداران بزرگ این حکومت، سودای جدایی طلبی در سر پروراندند و هریک در گوشاهی اعلام استقلال کردند. اولین آنها، احمدشاه بحری بود که در سال ۸۹۵ قمری، خود را از بدنه این سلسله جدا ساخت. از میان این پنج سلسله، نظامشاهیان در احمدنگر (۱۰۰۴-۸۹۵ق)، عادلشاهیان در بیجاپور (۱۰۹۷-۸۹۵ق) و قطبشاهیان در گلگنده (۱۰۹۸-۹۱۸ق) حکومت‌هایی شیعی تشکیل دادند و دو سلسله دیگر - سلسله عmadشاهی در برار (۸۹۰-۸۹۸ق) و بریدشاهی در بیدر (۸۹۸-۱۰۱۸ق) - سنتی مذهب بودند. مؤسس نظامشاهیان، احمدشاه معروف به نظام‌الملک بحری و از فرزندان برهمنان بیجانگر است. پدر وی، بهر، در زمان احمدشاه بهمنی اسیر مسلمانان شد و در سلک غلامان او درآمد. وی کم کم مدارج پیشرفت را طی کرد و به ملک‌حسن بهرلو مشهور شد و از آنجا که محمدشاه بهمنی در دوران کودکی، او را «بحری» تلفظ می‌کرد، به آن اسم معروف شد و بعدها همین عنوان پسوند نام سلاطین نظامشاهی شد (فرشته، بی‌تا: ۱۸۰). احمدشاه نخستین نظامشاه با فوت ملک‌حسن صاحب املاک و اراضی‌ای شد که در اختیار پدر بود. او با ضعف حکومت بهمنی، ادعای استقلال کرد و سرانجام در سال ۸۹۶ قمری، حکومت نظامشاهی را تشکیل داد. او در سال ۹۰۰ در مقابل باغ کنار نهر سینا، شهری موسوم به احمدنگر بنا کرد و آنجا را پایتخت خود قرار داد (خان‌زمان‌خان، ۱۴۱۹: ۵۱۵). دلیل این نام‌گذاری از آن رو بود که خود او، وزیرش و قاضی معسکر، هر سه احمد نام داشتند.

در این دوره، تسنن حنفی، مذهب رسمی دربار احمدنگر بود و اختلاف مذهبی چندانی پدیدار نشد. البته این سخن به معنای یک‌دستی مذهبی نیست؛ چرا که علاوه بر حنفیان، شافعیان نیز حضور داشتند و شیعیان نیز در اقلیت و به صورت تقيه روزگار به سر می‌بردند. حکومتی که احمدشاه تأسیس کرد، حدود یک قرن تا سال ۱۰۰۴ قمری (لین‌پول، ۱۳۶۳: ۲۸۰) به طول انجامید و از حکومت‌های قدرتمند منطقه به شمار



می‌آمد. در این حکومت، یازده پادشاه به حکمرانی پرداختند و سرانجام به دست گورگانیان هند منقرض شد.

### شاه طاهر، برهان‌شاه و تغییر مذهب

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، نظام شاهیان سنی‌مذهب بودند و برخلاف عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان، با مذهب تشیع آشنایی نداشتند و این امر، مهم‌ترین تمایز نظام شاهیان با این دو به شمار می‌رود. دو خاندان عادل‌شاهی و قطب‌شاهی، از جمله مهاجران و به عبارتی آفاقیان یا غریبان حاضر در دربار بهمنیان بودند؛ اما نظام شاهیان از برهمنیان بیجانگر و غیر‌مسلمان بودند که در عهد حکومت سلطان احمد‌شاه بهمنی، اسیر مسلمانان شدند (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۱۸۵) و به حوزه حکومتی آنان وارد گشتدند. آنان بدین ترتیب اسلام را پذیرفتند و به مذهب تسنن – که مذهب رسمی دربار بهمنیان بود – گرویدند. زمانی که برهان‌شاه – دومین نظام‌شاه – در سال ۹۱۴ قمری روی کار آمد، تسنن همچنان مذهب رسمی دربار بود و بنا به عرف رایج، خطبه به نام خلفای راشدین خوانده می‌شد؛ اما دیری نپایید که برهان‌شاه تغییر عقیده داد و به نام ائمه اثنی عشر: خطبه خواند (همو: ۲۱۲).

نخستین دلیلی که منابع در این تغییر و تحول، به عنوان نقش کلیدی و محوری ذکر کرده‌اند، نفوذ شاه طاهر حسینی (۸۸۰-۹۵۶ ق) است که اعتقاد دارند تحت تأثیر رهنمودهای او، تشیع به مذهب رسمی دربار نظام شاهیان تبدیل شد (همو؛ طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۵۹ - ۲۶۷). در اینجا این امر، بر اساس روایت منابع به طور اجمال بررسی و تحلیل می‌شود.

شاه طاهر بن رضی بن طاهر بن رضی‌الدین بن محمد‌شاه بن مؤمن (۹۵۲-۸۸۰)، در دوران حکومت برهان‌شاه وارد دکن شد. ورود او به دکن، بابی جدید در مناسبات سیاسی، فرهنگی و مذهبی نظام شاهیان گشود. درباره شخصیت طاهر و مذهب وی، ابهامات بسیاری وجود دارد. بر اساس مطالعات انجام شده، به نظر می‌رسد مذهب شاه طاهر، اسماعیلی بوده باشد. بر اساس نقل فرشته، وی از اولاد سلاطین اسماعیلیه مصر و افریقیه بود (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۱۳). پس از انقراض دولت اسماعیلیه، سادات

این فرقه متفرق شدند؛ عده‌ای از این سادات سجاده‌نشین، در خوند از توابع قزوین در سرحد گیلان، مستقر گشته و به سادات خوندیه شهرت یافتند (شوشتاری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۲۳۴). تاریخ فرشته درباره اصل و نسب و کیفیت ورود شاه طاهر به دکن و همچنین اقدامات او برای رسمی کردن تشیع، کامل‌ترین شرح را ذکر کرده است. به بیان وی، سادات خوندیه حدود سیصد سال، مسئولیت ارشاد و راهنمایی مردم آن خطه را بر عهده داشتند. زمانی که خلافت و سجاده‌نشینی به شاه طاهر رسید، شیعیان بسیاری نزدش رفتند و جلسات درس او رونقی بسزا یافت (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۱۳ - ۲۱۶). در تذکره‌ها نیز ابیاتی به شاه طاهر نسبت داده شده است که بر اسماعیلی بودن او دلالت دارد.

مطلع ایجاد احمد حسن مطلع بوتراب هفت بیت اهل‌بیتش، شاه فرد انتخاب  
مرتضی آن‌که شه مسنند عالی نسبی است آفتابی است که برج شرفش دوش نبیست  
(صدرالافضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶)

چنان‌که در ادامه خواهد آمد، به رغم تأکید منابع بر اسماعیلی بودن شاه طاهر، مذهبی که طاهر در دکن به تبلیغ آن پرداخت و برハン‌شاه را بدان دعوت کرد، مذهب دوازده‌امامی بود (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۴؛ طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۶۴؛ فرشته، بی‌تا، ج ۲، ۲۱۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۲، ۸۱۰). افزون بر این مورد، وجود آثاری در مذهب تشیع دوازده‌امامی مانند شرح باب حادی‌عشر در کلام و نیز شرح جعفریه یا جفریه در فقه (حسینی، ۱۳۷۹: ۳۲۹؛ فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۰؛ شوشتاری، ۱۳۷۵: ۲۳۷) که به او منسوب است، بر ابهام مسئله می‌افزاید؛ هرچند بر فرض صحت این انتساب‌ها، مشخص نیست وی این آثار را پس از ورود به دکن یا پیش از آن نگاشته است.

در برخی از آثار اسماعیلی و جز آن، نقل شده که شاه طاهر، برハン‌شاه را به تشیع اسماعیلی درآورد (نک: صفا، ۱۳۷۸: ج ۵، ۶۶۴). این سخن با آن‌چه منابع درباره پذیرش مذهب دوازده‌امامی از سوی برハン‌شاه به صراحت بیان کرده‌اند، ناسازگار است. ضمن این‌که دفتری - مؤلف اسماعیلی کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه - بر این باور است که شاه طاهر در زیر نام مذهب شیعه اثنی‌عشری به ترویج مذهب اسماعیلی

می‌پرداخت و تقیه می‌کرد. به گفته‌وی، این نوع از تشیع برای حکمرانان مسلمان هند که می‌خواستند با سلسله شیعه دوازده امامی صفویه در ایران روابطی دوستانه داشته باشند، پذیرفتنی‌تر است (دفتری، ۱۳۷۵: ۵۵۹).

بنابر آن‌چه گفته شد، به نظر نمی‌رسد مذهب شاه طاهر، دوازده‌امامی بوده باشد. از سویی بیشتر منابع - حتی آثار و تحقیقات مؤلفان اسماعیلی - بر این‌که وی مروج مذهب اثنی‌عشری در دکن بود، صحّه گذاشته‌اند. این امر تناقض‌آمیز، درخور تأمل و بحث است.

درباره چگونگی راه یافتن طاهر به دربار برهان‌شاه چنین آمده که در اثر شفاعت میرزا حسین اصفهانی - که یکی از مقامات صاحب نفوذ دربار صفوی که از پشتیبانان شاه‌طاهر بود - به وی اجازه اقامت در کاشان دادند. او در آنجا علوم دینی تدریس کرد و توانست محصلان و مریدان فراوانی دور خود جمع کند. این موفقیت دوباره سبب تحریک حاسدان شد و در نتیجه از روی بدخواهی، اخباری به شاه اسماعیل دادند و گفتند شاه طاهر مانند حسن صباح، قدرت سیاسی خود را مخفیانه افزایش داده و با دولت‌های همسایه در ارتباط است. شاه اسماعیل نیز به فرماندهان نظامی خود دستور بازداشت او را داد. در نتیجه شاه طاهر با آگاهی از این امر، بی‌درنگ کاشان را ترک کرد و به سمت دکن گریخت (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۵۴-۲۵۳). او ابتدا به بیچاپور نزد اسماعیل عادل‌شاه رفت، اما به سبب بی‌اعتنایی او، آنجا را نیز ترک کرد و به منطقه «پرنده» عازم شد. وی تصمیم گرفته بود از آنجا به زیارت مکه و عتبات برود، اما خواجه جهان - حاکم پرنده و از امیران نظام‌شاهی - با اصرار او را نزد خود نگه داشت و جلسات درس و بحث را برقرار کرد. در همین حال مولانا پیرمحمد شروانی - معلم برهان‌شاه - وارد پرنده شد و آنچنان تحت تأثیر دانش شاه طاهر قرار گرفت که حدود یک سال در آنجا ماند. وی پس از بازگشت به احمدنگر از علم و فضل شاه طاهر برای برهان‌شاه مطالبی بیان کرد، به طوری که برهان‌شاه مشتاق دیدار او شد و در نتیجه پیرمحمد را برای آوردن شاه طاهر به پرنده بازگرداند. شاه طاهر در سال ۹۲۸ وارد احمدنگر شد و طولی نکشید که نزد شاه، جایگاهی والا یافت (فرشته، بی‌تا، ج ۲، ۲۱۶؛ صدرالافضل، ۱۳۷۴: ۳۲۷-۳۲۲).

## رسمیت یافتن تشیع در احمدنگر

سیدعلی طباطبا - مورخ دربار برهان دوم نظامشاه و مؤلف قدیمی ترین منبع درباره این خاندان - اصلی ترین دلیل پذیرش تشیع از سوی برهان شاه را روحیه حقیقت‌جویی شاه و تلاش او برای یافتن مذهب حق از میان مذاهب گوناگونی که آن روزگار در دکن وجود داشت، عنوان کرده است. به بیان طباطبا، برهان شاه به مجالست علمای ملت پیامبر<sup>6</sup> می‌نشست و پیوسته طالب حق بود. سرانجام شاه به حقانیت مذهبی که شاه‌طاهر نزد خود مخفی کرده بود و از روی تقيه آن را آشکار نمی‌ساخت، علاقه‌مند شد و در خلوت از او خواست مذهبش را برایش آشکار سازد. شاه‌طاهر با بیان احادیث و اخباری در حقانیت اهل بیت پیامبر: شاه را به پذیرش آن مذهب دعوت کرد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۵۸ – ۲۶۲). سپس طباطبا بدون ذکر بیماری فرزند شاه، به بیان رؤیای صادقه‌ای که شاه دیده بوده، پرداخته است و آن خواب را صرفاً موجب استواری و تصمیم قطعی شاه مبنی بر پذیرش مذهب ائمه اثنی عشری: دانسته است (همو: ۲۶۴).

اما منابع دیگر مانند تاریخ فرشته (فرشتہ، بی‌تا: ج ۲، ۲۱۹)، مجلس المؤمنین (شوشتاری، ۱۳۷۵: ۲۳۵) و منتخب‌اللباب، به توسل و نذر برهان شاه برای شفای بیماری فرزندش عبدالقادر تأکید بیشتری کرده‌اند که به راهنمایی شاه‌طاهر صورت گرفته بود و اصلی ترین و تنها عامل گروش شاه به تشیع را دیدن رؤیا دانسته‌اند. در همه این منابع، از کیفیت خواب برهان شاه، گزارشی مفصل به میان آمده است. مؤلف منتخب‌اللباب که نسبت به دیگران متأخرتر و برخلاف سه مورخ دیگر، سنی‌مذهب است. وی به رغم این‌که با دیده تماسخر به این داستان نگریسته و آن را افسانه محض دانسته، اما این امر مانع از ذکر آن در تاریخ او نشده است. خلاصه‌ای از این ماجرا که با اندک تفاوتی در منابع ذکر شده، به شرح زیر است:

شاه برای شفای بیماری پسرش عبدالقادر - که بسیار مورد علاقه او بود - به فقرای مسلمان و کافر صدقات بسیاری می‌داد. شاه طاهر با دیدن این وضعیت، از شاه خواست چیزی هم نذر ائمه اثنی عشر: کند. شاه پذیرفت و پس از آن، جرأت یافت و از وی تقاضا کرد نذر کند در صورت بهبودی عبدالقادر به آیین تشیع درآید و به نام ائمه:



خطبه بخواند. شاه که برای شفای فرزندش، حاضر به انجام هر کاری بود، بی‌چون و چرا آن را پذیرفت و در همان شب بر سر بالین فرزندش خوابی از پیامبر<sup>6</sup> و ائمه: دید و در آن خواب پیامبر<sup>6</sup> به او توصیه کرد به سخنان شاه طاهر گوش فرا دهد.<sup>۱</sup> شاه پس از بیدار شدن، فرزندش را سلامت یافت و در همان لحظه شاه طاهر را طلبید و از او خواست اعتقداد خود درباره ائمه اثنی عشر: را برایش بازگو کند تا او نیز به آن مذهب بگرود. طاهر نام همه ائمه را گفت و خلفای سه‌گانه را غاصب معرفی کرد. شاه پس از شنیدن سخنان طاهر، مذهب تشیع اختیار کرد و سپس طاهر، او را به تقبیه و مخفی داشتن اعتقاد خود فراخواند؛ چرا که امرای دربار، همگی سنی بودند و مادامی که جمعیتی از شیعیان در احمدنگر فراهم نیامده بودند، انجام دادن هر اقدامی در این باب می‌توانست به شکست بینجامد. شاه پس از مدتی تقبیه را رها کرد و در یکی از روزهای عید به عیدگاه رفت و بدون اطلاع شاه طاهر، دستور به خواندن خطبه به نام دوازده امام و حذف نام خلفای سه‌گانه از آن داد. این امر - چنان‌که شاه طاهر پیش‌بینی کرده بود - خشم امرا را برانگیخت و علیه آن به شدت مقاومت کردند (همو: ج ۲، ۲۳۵ - ۲۳۷). با پذیرش تشیع باب مراواتات و مناسبات دوستی میان دو سلسله نظام‌شاهی و صفوی باز شد.

به نظر می‌رسد به رغم آن‌چه در منابع این دوره - که پذیرش تشیع از سوی برهان‌شاه را به حقیقت‌جویی او یا دیدن خواب پیامبر<sup>6</sup> و درخواست ایشان برای پذیرش تشیع مربوط می‌دانند - می‌خوانیم، دلایل دیگری در این امر نهفته باشد که با مطالعه تاریخ این دوره می‌توان به آن دست یافت. تغییر مذهب از تسنن حنفی به تشیع اثنی عشری، امری نیست که تحقق آن را بتوان از طریق رؤیا انتظار داشت؛ به‌ویژه که اطرافیان و فرماندهان بزرگ نظام‌شاهی، همگی از حنفیان متعصب بودند و شاه با این اقدام، حامیان خود را از دست می‌داد. ضمن آن‌که اگر بحث تغییر مذهب ناشی از حقیقت‌جویی برهان‌شاه و الهام به وی در خواب باشد، این امر نباید از سوی دیگر نظام‌شاهیان

۱. برای آگاهی از جزئیات این خواب و اختلافات منابع در ذکر آن، نک: رضوی، ج ۱: ۱۳۷۷ - ۴۵۳ - ۴۵۷



استمرار می‌یافتد؛ اما به گواه منابع تاریخی، تقریباً سایر شاهان این سلسله نیز نسبت به پذیرش مذهب تشیع واکنش منفی بروز ندادند، بلکه در تثبیت آن کوشیدند. از این‌رو تلاش می‌شود برای این تغییر مذهب، دلیلی مهم‌تر بیابیم که با سیاست‌های آن روز و واقعیت‌های جاری هم خوانی بیشتری داشته باشد.

در ادامه به نقش صفویه و تأثیر حمایت آنان در مناسبات منطقه‌ای نظام‌شاهیان پرداخته می‌شود.

### نظام‌شاهیان و صفویان

روابط نظام‌شاهیان با صفویان از جهاتی برای آنان اهمیت داشت؛ نظام‌شاهیان که به تازگی در جنوب هند، حکومتی مستقل تشکیل داده بودند، برای استمرار حیات و حفظ موجودیت خود در شرایطی که از سوی حکومت‌های همسایه خود، بارها چپاول و غارت شدند، نیازمند حمایت قدرتی بتر بودند. این حکومت‌ها پیوسته به جنگ و درگیری نظامی بر سر تصرف املاک و قلاع یکدیگر ایام می‌گذراندند؛ به طوری که حجم بسیاری از نوشتۀ‌های متون تاریخی این دوره مانند تاریخ فرشته، منتخب اللباب و... به شرح و بیان این جنگ‌ها اختصاص یافته است. بنا به روایت طباطبا، صفویان با پذیرش تشیع از سوی نظام‌شاهیان، سپاهی را برای حمایت از آنها در مقابل چنین تهاجماتی قرار دادند (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۸۸). گفتنی است که نظام‌شاهیان جزو قدرت‌های مهم منطقه به شمار می‌آمدند و بیشترین درگیری را با همسایه هم‌سلک خود، یعنی عادل‌شاهی داشتند. از میان دشمنان سنی‌مذهب نیز مهم‌ترین دشمن آنها، گجراتی‌ها بودند.

افرون بر این، نظام‌شاهیان با پذیرش مذهب تشیع می‌توانستند از حمایت صفویان در مقابل قدرت بزرگ‌تر دیگر - یعنی گورکانیان هند - نیز برخوردار شوند؛ چنان‌که تجزیه زودهنگام دو خاندان بریدشاهی و عmadشاهی که به علت نداشتن پشتونهای قدرت‌مند، زودتر از سه خاندان شیعی‌مذهب دکن به زیر سیطره گورکانیان رفتند، از این امر حکایت داشت. گورکانیان و صفویان بر سر چند منطقه از جمله قندهار، همواره در جنگ و جدال بودند. دکن نیز منطقه دیگری بود که منافع ایران و مغول در آنجا با هم



برخورد پیدا می‌کرد. مغولان هرگز سه سلسله عادل‌شاهی، نظام‌شاهی و قطب‌شاهی را به عنوان حاکمانی مستقل به رسمیت نشناختند و در نوشه‌های دولتی و تواریخ رسمی مغولان، این حکومت‌ها به ترتیب به نام عادل‌خانیان، قطب‌الملوک و نظام‌الملوک نام برده شده است (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۶).

اداره کردن حکومتی مستقل در دکن با وجود همسایگان متعددی که هریک به بهانه‌های مختلف، پیوسته در حال دست‌درازی به اراضی و املاک نظام‌شاهیان بودند و مهم‌تر از آن حضور قدرتی بزرگ چون گورکانیان هند که در حال پیش‌روی به سمت جنوب هند بودند و تقریباً در اواسط حکومت نظام‌شاهی خود را به مالوه رسانیده بودند (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۶۶)، همگی حکایت از آن داشت که نمی‌توان بدون اتکا به حاکمیتی قدرت‌مند، در صحنه رقابت‌های سیاسی منطقه حاضر شد.

پیوند میان حکومت‌های جنوب هند با دولت رقیب گورکانیان – یعنی صفویه – و ترویج مذهب تشیع از سوی آنان، و نیز ثروت بی‌پایان دکن، از دلایل عمده توجه حاکمان گورکانی به جنوب هند بود (نور‌محمدخان، ۱۳۶۷: ۱۲۲). گورکانیان می‌خواستند حکومت‌های محلی دکن از آنها اطاعت کنند و فرمان‌روایی‌شان را بپذیرند. در واقع آنها این ایالات را جزئی از قلمرو خود می‌دانستند. اما این حکومت‌های محلی نه تنها از گورکانیان پیروی نمی‌کردند، بلکه نسبت به رقیب آنها – یعنی حکام صفوی – ابراز تمایل می‌کردند و خود را به آنها وابسته می‌دانستند.

روابط فرهنگی، دینی و بهویژه دیپلماتیک بین صفویان و نظام‌شاهیان بهویژه با گرویدن آنها به تشیع، در عصر شاه طهماسب فروনی یافت. این مراودات در کتاب انشاء شاه طاهر حسینی دیده می‌شود. منابع درباره چگونگی آکاهی یافتن شاه طهماسب از تشیع نظام‌شاهیان، از شخصی به نام سید‌حسین مدنی نام می‌برند که در دربار برhan شاه حضور داشت و از عزّت و احترامی درخور بهره‌مند بود. او در بازگشت به ایران، به حضور شاه طهماسب رسید و از علاقه و محبت برhan شاه به اهل‌بیت رسول‌الله: سخن گفت (حسینی، ۱۳۷۹: مقدمه؛ فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۷). شاه طهماسب با شنیدن این سخن آقاسیلیمان طهرانی معروف به مهتر جمال را برای گفتن مبارک‌باد مذهب تشیع، همراه با هدایای گران‌قیمت از جمله الماس بزرگ (قزوینی، ۱۳۶۷: ۲۴) و قطعه‌ای زمرد



که نام مستعصم خلیفه عباسی (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۷) یا انگشتی عقیق که عبارت «ال توفیق من الله» بر آن منقوش بود (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۰) گسیل داشت. وی ضمن ارسال این هدایا، نامه‌ای نیز برای شاه طاهر فرستاد. شاه طاهر پسر خود، شاه حیدر را روانه دربار صفوی کرد و بدین ترتیب نظامشاه موفق به برقراری ارتباط با شاه ایران شد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۸۸؛ صدرالافضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶).

همچنین برهان‌شاه در سال ۹۵۲ قمری، خورشاد بن قباد حسینی - ایرانی‌زاده شیعی‌مذهب و صاحب کتاب *تاریخ ایلچی نظام‌شاه* - را به سفارت، نزد شاه طهماسب فرستاد و او یک سال و نیم سال در اردوی شاه طهماسب در قزوین ماند (حسینی، ۱۳۷۹: مقدمه). شاه طهماسب سپس ادhem بیک روملو را در سال ۹۵۴ به رسالت نزد برهان‌شاه فرستاد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۲، ۸۰۶؛ قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۲۲).

با وجود اشتغال با بر و همایون گورکانی به مسائل شمال هند، آنان از دکن غافل نبودند و با برهان‌نظام‌شاه مکاتبه می‌کردند. اکبر نخستین امپراتور مغول بود که به طور جدی به حکومت‌های دکن توجه کرد. او می‌خواست حکومت‌های دکن سیادت امپراتوری مغول را بر خود بپذیرند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۸). امیر کمال‌الدین حسین - از اعیان اردستان - به هنگام حضور در دربار نظام‌شاهیان با شنیدن دستور اکبرشاه بر اطاعت نظام‌شاهیان از وی، دستور داد نامه‌ای با این مضمون به اکبر بنویسند که آنان در اطاعت شاه طهماسب هستند و هر کاری را با مشورت او انجام می‌دهند و برای این درخواست نیز باید از وی کسب تکلیف کنند. این نامه مؤثر واقع شد و اکبر ضمن پاس کشیدن از تسلط بر نظام‌شاهیان، هدایایی برای آنان فرستاد و خواست این موضوع را از شاه طهماسب مخفی دارند (افواشتهی نظری، ۱۳۷۳: ۱۷).

شاه عباس نیز با مبالغه سفرایی، به تقویت روابط میان صفویان و نظام‌شاهیان پرداخت. در دوره او شاهان گورکانی بیش از پیش به تصرف دکن علاقه‌مند بودند و نظام‌شاهیان با تهدیدهای جهانگیر مواجه شدند. از این‌رو از شاه عباس درخواست یاری کردند. شاه عباس درویش بیک مرعشی را در سال ۱۰۲۲ قمری به سفارت به دربار نظام‌شاهیان راهی کرد (منشی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۸۶۶) و نامه‌ای به جهانگیر نوشت و او را از ادامه لشکرکشی به دکن منصرف ساخت (همو). پس از شاه عباس اول، نظام‌شاهیان از



حمایت صفویان بهره چندانی نبردند و به این ترتیب گورکانیان پس از مرگ شاه عباس، دولت نظامشاهیان را برآورد اختیان (غفاری فرد، ۱۳۸۶: ۹ - ۱۱).

### تشیع در احمدنگر

نظامشاهیان پس از پذیرش مذهب تشیع، برای تحکیم و رسوخ فرهنگ شیعی در منطقه حکومتی خود دست به اقداماتی زدند. البته به دلیل نارسانی منابع این دوره، نمی‌توان به درستی از میزان تأثیر این خاندان در ترویج مکتب تشیع در دکن - چنان‌که دو دودمان عادل‌شاهی و قطب شاهی بر جای گذاشتند - سخن گفت. اختلافات و تعصبات مذهبی و نبود آرامش نسبی که تقریباً در سراسر این سلسله حکمرانی وجود داشت، ضمن این‌که سبب کوتاه شدن مدت فرمان‌روایی آنها شد، از شکوفایی فرهنگ و تمدن شیعی نیز جلوگیری کرد. به رغم این امر، با رسمیت یافتن تشیع در عصر برهان‌شاه، به شیعیان و سادات قلمرو نظامشاهی توجه خاصی شد. آنان که تا این زمان در اقلیت بودند و روزگار در تقیه سپری می‌کردند، در کانون توجه شاه قرار گرفتند؛ مستمری‌ای که پیش از این به اهل سنت داده می‌شد، قطع شد و به آنها تعلق گرفت (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۴). همچنین به دستور برهان‌شاه، در مقابل قلعه احمدنگر مدرسه‌ای ساخته شد که نام آن را «لنگر دوازده امام» گذاشتند و چند قریه وقف آن کردند که هر روز در آنجا آش می‌پختند و به مؤمنان می‌دادند (همو و نیز خافی خان، ۱۹۲۵: ۱۸۲).

در جایی که برهان‌شاه خواب مذکور را دیده بود، عمارتی بنا نهادند و آنجا را بغداد نامیدند (طباطبی، ۱۳۵۵: ۳۵۹؛ فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۴) و در مدرسه‌ای که شاه طاهر تدریس می‌کرد، حسین نظامشاه مسجدی از گچ و سنگ بنا کرد که در روزگار مرتضی نظامشاه کارش به اتمام رسید (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۴). از دیگر اقدامات برهان‌شاه این بود که مبالغ فراوانی به کربلا و نجف فرستاد. ارسال این مبالغ هنگفت به عتبات و جاهای دیگر با سه هدف عمده صورت گرفت: کمک به زوار و مستحقان، جلب شیعیان از نقاط مختلف به احمدنگر (همو: ۲۳۵) و ادائی نذورات و صدقات (طباطبی، ۱۳۵۵: ۲۸۴). در اثر این اقدام برهان‌شاه، علمای بسیاری به دربار نظامشاهیان راه پیدا



کردند و برخی از اینان نیز تألیفاتی را از خود بر جای گذاشتند و در ترویج مذهب تشیع در دکن نقشی مؤثر ایفا کردند. برخی از این علماء که در طول زمامداری این خاندان به خدمت آنان درآمدند بدین شرح اند:

۱. سید حسن بن علی بن حسن بن علی شدقم حسینی که در مدینه متولد شد و محدث بزرگ شبۀ قاره بود. وی علاوه بر تفسیر و فقه در ادب نیز تبحر داشت. وی در عهد سلطنت حسین نظام‌شاه وارد دکن شد و بسیار مورد تکریم و تعظیم شاه قرار گرفت و با خواهر او ازدواج کرد. او پس از کشته شدن حسین نظام‌شاه، دکن را ترک گفت، اماً دوباره در عصر مرتضی به احمدنگر بازگشت تا این‌که در سال ۹۹۹ وفات یافت. وی صاحب تصانیفی بود که *الجواهر النظامية من حدیث خیر البرية* و کتاب *زهر الرياض و زلال الحیاض* (صدرالافضل، ۱۳۷۴: ۲۰۶) از آن جمله‌اند.
۲. سید حسین بن حسین بن شدقم مدنی پسر حسین بن علی شدقم بود که پس از تحصیل علم در مدینه، به دکن وارد شد و به دربار نظام‌شاهیان راه یافت (همو).
۳. میرزا صادق اردوبادی در اردوباد آذربایجان متولد شد. پس از کسب علوم عقلیه و نقیلیه از محضر علمای بزرگ، به احمدنگر آمد و در مدت اقامت ده ساله خود به مقام وزارت صلات‌خان – از وزیران نظام‌شاهی رسید – و در جمادی الآخر سال ۹۹۷ کشته شد (همو: ۳۱۱).
۴. شیخ عبدالعلی بن محمود الخادم الجبلقی الاصل، عالم و فقیه و شاگرد میرباقر داماد بود. وی به دستور نظام‌شاه، *شرح الافقیه* را نوشت (همو: ۳۴۶).
۵. شیخ بن عبدالله عیدروس حسینی خصوصی، از حضرموت به دکن آمد. او محدث و فقیهی شافعی بود که به مرتضی نظام‌شاه و ملک‌عنبر پیوست و متعاقباً به بیجاپور رفت و نزد ابراهیم عادل‌شاه دوم منزلتی یافت (قادری، ۱۳۸۷: مقدمه).
۶. محمد بن صالح اسدی جزائری، کتاب *النظمية فی فقه الإمامية* را به عربی برای مرتضی نظام‌شاه تأليف کرد (همو).
۷. سید شاه فتح الله بن حبیب‌الله حسینی، در عصر سلطنت مرتضی شاه در احمدنگر به سر می‌برد. وی در پاسخ به پرسش‌های سلطان، رساله‌ای فارسی با نام *الاسئلة السلطانية* به نگارش درآورد (همو). محمد بن محمود دهدار، در عصر مرتضی



نظام‌شاه، درباره توحید، رساله‌ای مطابق با مشرب عرفان برای شاه نوشت (همو).

۸ ابوالفضل محمد فضلی نیز درباره فقه شیعه، رساله‌ای با نام *الفوائد البرهانیة* برای  
برهان‌نظام‌شاه دوم نوشت (همو).

همچنین کسان دیگری چون شاه جعفر برادر شاه طاهر، ملامحمد نیشابوری، ملا  
علی گل استرآبادی، ملا رستم جرجانی، ملا علی مازندرانی، ملا عزیزالله گیلانی، ملا  
ایوب ابوالبرکه و ملامحمد امامی استرآبادی از دیگر عالمانی بودند که مدتی را در این  
منطقه گذراندند (صدرالافضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶).

از جمله مناصب مهم و کلیدی در حکومت‌های شیعی جنوب هند، مقام پیشوایی و  
رهبری بود. پیشوایی از ارکان مهم سلطنت به شمار می‌آمد (صاعده شیرازی، ۱۹۶۱:  
۳۳). وی عالم و حکیمی برجسته بود و در بسیاری موارد از علمای مهاجر ایران به  
دربار نظام‌شاهیان، این نقش را که اعم از فعالیت سیاسی - نظامی و نیز فعالیت دینی و  
مذهبی بود، ایفا می‌کرد. در دوره برهان‌شاه، شاه طاهر این منصب را بر عهده داشت.  
منابع از اقدامات او در رفع مشکلات حکومتی، سیاسی و نیز اختلافات خارجی  
گزارش‌های جالب توجهی ارائه کرده‌اند (برای مطالعه بیشتر، نک: طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۷۴؛  
رضوی، ۱۳۷۷: ج ۱، ۴۵۱ - ۴۵۲). با وفات شاه طاهر، منصب پیشوایی به قاسم حکیم  
داده شد و پس از او به ترتیب مولانا عنایت، شاه رفیع‌الدین حسین، تاج‌خان و  
عین‌الملک این سمت را بر عهده گرفتند (طباطبا، ۱۳۵۵: ۴۳۳).

نکته گفتنی، اهتمام خاص مورخان این دوره، درباره متسبع نشان دادن شاهان و  
داستان‌سرایی‌هایی اغراق‌آمیز در این‌باره است. برای نمونه می‌توان به داستانی که فرشته  
درباره شاه‌حسین - جانشین برهان‌شاه - نقل کرده اشاره کرد. شاه‌حسین در حین جنگ  
با یکی از دشمنانش خواست نماز را به وقت و به صورت کامل و به شکلی که در  
مذهب شیعه رایج است بهجا آورد:

ارکان دولت گفتند: در این وقت از اسب فرود آمدن و به نماز مشغول گشتن  
در شرع درست نیست؛ به ایما و اشاره، سواره نماز کنید. اما قبول ننمود، در  
غایت اطمینان و وقار به نماز مشغول شد و افواج خصمان که اضعاف بودند،  
دور دور ایستاده، پیش نیامدند. حسین نظام‌شاه از نماز فارغ شده، چون کمر



خود را جست بسته بود، گفت در مذهب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست، اعاده باید کرد. پس کمر گشوده باز به اعاده نماز پرداخت و چون خلاص شد، کمربسته سوار گشت. (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۴۷)

همین مورخ اندکی پس از بیان این داستان، از افراط حسین نظامشاه در نوشیدن شراب و مباشرت سخن می‌گوید که سرانجام به مرگ وی انجامید (همو: ۲۵۳). از شدت علاقه و دوستی مرتضی شاه نسبت به اهل بیت پیامبر: ماجراهی دیگری نیز نقل شده است و آن این‌که مرتضی شاه به هنگام تعقیب تفالخان، حاکم برار - موسی مازندرانی، سیدی از خاندان پیامبر<sup>6</sup> - را دید. وی او را به دوازده امام قسم داد و از او خواست به عشق دوازده امام، دوازده هزار هون دکنی به او عنایت کند. نظامشاه با شنیدن نام دوازده امام، فیل را از حرکت متوقف کرد و از اصل و نسب او پرسید. وقتی متوجه شد او محب اهل بیت پیامبر: است، بدون در نظر گرفتن حساسیت موقعیتی که در آن بود و بدون اعتنا به هشدار امیران در این‌باره، دستور داد همان‌جا آن مبلغ را برایش فراهم کنند. این مسئله آنقدر طولانی شد که تفالخان، موفق شد از دست نظامشاهیان فرار کند (همو: ۲۶۵ - ۲۶۶؛ خافی خان، ۱۹۲۵: ۲۰۵ - ۲۰۶).

مورخان، شاه‌حسین را مروج مذهب جعفری و محب اهل‌البیت رسول‌الله لقب داده‌اند. گفته شده که او به صحبت و همنشینی با علماء تمایل داشت و برای آنان در دربار خود، جلسات مباحثه و مناظره بسیاری ترتیب می‌داد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۳۶۱). از دیگر اقداماتی که به شاه حسین نسبت داده شده، برگزاری جشن‌های سالگره به مناسبت میلاد پیامبر<sup>6</sup> و دادن انواع طعام به مهمانان بود. شاه در سالگره، سادات عالی‌رتبه را بر صدر مجلس می‌نشاند و به دست خویش آب بر دست آنان می‌ریخت و می‌شست. در عهد او مساجد و مدارس زیادی ساخته شد (همو: ۳۶۲ - ۳۶۳).

گفته شده در عصر مرتضی نظامشاه، مذهب اثنی‌عشری به اوج شکوفایی رسید. او برای سادات و محبان اهل‌بیت: احترام فراوانی قائل شد و چند روستا و قصبه، وقف علماء، سادات و سایر مستحقان کرد و به اطعام مؤمنان پرداخت (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۵۲؛ خافی خان، ۱۹۲۵: ۱۹۶، صدرالاافتاضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶). بنای ساختمان سلطنتی موسوم به «لنگر دوزاده امام» را نیز به مرتضی نظامشاه نسبت داده شده است (فرشته، بی‌تا: ج ۲،

۳۲۶). با این حال، آفاقیان در دوره او جور و ستم فراوانی دیدند و به دنبال آن بسیاری از آنان به بیچاپور مهاجرت کردند. در ادامه، درباره آفاقیان صحبت خواهد شد. پس از مرتضی شاه، تشیع رشد و گسترشی چندانی نیافت؛ به طوری که شیعیان در ادواری مانند دوره میران حسین شاه و بهویژه اسماعیل شاه در انزوا قرار گرفتند. شاه اسماعیل با پذیرش مذهب مهدوی - که شرح آن در ادامه خواهد آمد - به مبارزه با شیعیان و اخراج شان از احمدنگر پرداخت. با روی کار آمدن برهان شاه دوم، مذهب مهدوی تقریباً سرکوب شد و تشیع جانی تازه گرفت. برهان شاه، غربیان بهویژه سادات و فضلا را که به سرزمین های اطراف پناهنده یا اخراج شده بودند، به شهر بازگرداند و آنان عزّت و احترام پیشین خود را بازیافتند (خافی خان، ۱۹۲۵: ج ۳، ۲۳۷). متأسفانه منابع توضیح بیشتری از وضعیت شیعیان این دوره و اقداماتی که برهان شاه برای احیای تشیع در احمدنگر انجام داد، ارائه نمی کنند.

### پیامدها؛ اختلافات سیاسی - مذهبی

نظام شاهیان بنا به مصالحی به تشیعی روی آوردند که بتواند با برخورداری از حمایت صفویه، موازن قوا را در مناسبات آنان با قدرت های هم جوار برقرار سازد. این امر مقطوعی بود و در کوتاه مدت هدف آنان را تأمین می کرد و به تثبیت آنان و ادامه حضور به عنوان واحدی مستقل در جوار قدرت های مهاجم انجامید؛ اما این تغییر مذهب - که ناگهانی و بدون هیچ گونه هماهنگی میان ارکان مختلف حکومت صورت پذیرفته بود - تحولاتی عمده در احمدنگر ایجاد کرد. شیعیان و غربیان که تا آن روز، ایام را به سختی می گذراندند، یکباره در کانون توجه شاه قرار گرفتند. از سوی دیگر، به اهل سنت بی مهری شد و مواجب شان پرداخت نگردید. این دگرگونی ناگهانی سبب تحریک امیران و مقامات حکومتی و در پی آن، سلسله ای از جنگ های خونین میان گروه هایی از جمله دکنیان، حبسیان، غربیان یا آفاقیان و مهدویان رخ داد. در ادامه شرح مختصری از این گروه ها بیان می شود.

در سال های نخستین پادشاهی بهمنی ها، ارتش آنها از گروه هایی تشکیل شده بود که با یکدیگر رقابت داشتند. در آن دوران به شیعیان ایرانی و همچنین ترک ها و مغولانی



که از آسیای مرکزی آمده بودند، غریبه یا آفاقی می‌گفتند (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۱۶). بنا به نظر برخی دیگر از محققان، این گروه که عمدتاً شیعی مذهب و از سادات بودند، در قرن نهم و دهم قمری از ایران، عراق و حجاز به دکن مهاجرت کردند و در قسمت‌های مختلف آن ساکن شدند (Ghauri, ۱۹۷۵: ۱۵۶). این گروه در دستگاه حکومت پادشاهان بهمنی به مناصب بالا دست یافتند و دارای قدرت زیاد بودند (ارشاد، ۱۳۶۵: ۹۴). دسته دیگر ارتش بهمنیان، مسلمانان جنوب هند و مزدوران حبشه تشکیل می‌دادند؛ این گروه را دکنی می‌نامیدند. این دو دسته به سبب اختلاف مذهب، پیوسته با یکدیگر درگیری داشتند (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۱۶). این دسته بندهی به ادوار بعد راه پیدا کرد و در دوره نظامشاهیان نیز استمرار یافت.

مؤسس فرقه مهدویه فردی حنفی مذهب به نام سید محمد بود که گمان کرد برخی از نشانه‌هایی که در احادیث درباره مهدی ۴ گفته شده، بر او منطبق است. از این‌رو، ادعا کرد مهدی است و افرادی را دور خود گرد آورد و سرانجام در اواخر سال ۹۶۰، فرقه‌ای با نام مهدویه در هندوستان پدید آورد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۰۱). در عصر برهان‌شاه اول، این مذهب رواج زیادی یافت (عبدالقادر بن ملوک، ۱۳۷۹: ج ۱، ۳۳۰)، به‌طوری که برهان‌شاه، دختر خود را به یکی از مشایخ آنان داد (فرشته، همانجا). شاه طاهر با ورود به احمدنگر بازار آنان را از رونق انداخت و ورودشان به مجلس بهشت آین را ممنوع کرد. برهان‌شاه از وصلت با آنها پشیمان شد و فرقه مهدویه جونپوری – که سبب فریب او و وصلتش با آنها شده بود – را از احمدنگر اخراج کرد (همو). اما این کار هرگز به معنای سرکوبی کامل یا کنار رفتن آنها از عرصه سیاست نبود و آنان همواره به دنبال فرصتی برای اعلام موجودیت خود بودند. این فرقه جزو مذاهب حاضر در رقابت‌های سیاسی و مذهبی احمدنگر بود و در طول دوره حکمرانی این دودمان، فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دید.

نخستین نشانه‌های اختلاف مذهبی در حکومت نظامشاهیان در دوره برهان‌شاه اول نمایان شد. او با وجود توصیه شاه طاهر در مخفی کردن مذهب جدید، نتوانست تقیه کند و اعلان مذهب را تا فرصتی مناسب به تأخیر انداخت. با عنی شدن این موضوع، امرا و بزرگان واکنش‌های تندي نشان دادند. آنها به رهبری ملا پیر محمد شروانی – همو



که به سبب تمجیداتش از شاه طاهر، سبب انتقال او به احمدنگر شده بود – با لشکری بزرگ در مقابل برهان‌شاه قرار گرفتند و به عزل او و قتل شاه طاهر مصمم شدند. میان دو سپاه، جنگ درگرفت و لشکر پیر محمد شکست خورد و خود او اسیر شد. با شفاعت شاه طاهر، برهان‌شاه از قتل او صرف‌نظر کرد و وی را در یکی از قلاع، به مدت چهار سال به زندان انداخت؛ اما وی پس از آزادی از زندان، دوباره مقام و موقعیت پیشین خود را به دست آورد (فرشته، بی‌تا: ج، ۲۲۳؛ طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۶۹) اما خافی‌خان می‌گوید: او ابتدا نزد بیرم خان‌جانان و سپس به نزد محمد اکبر، پادشاه گورکانی رفت (خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج، ۳، ۱۸۲).

شوشتري نيز از درگيري و اختلاف ديگري سخن مي‌گويد که به رهبري نصيرالملک - از امرای بزرگ نظام‌شاهی - رخ داد. برهان‌شاه برای دل‌جویی، نصیرالملک را نزد خود طلبید، ولی همین که او را در دربار خود دید، دستور داد چشم‌هايش را از حدقه درآورند و بر کف دستش بگذارند. پس از اين موضوع هيچ‌يک از اميران ناراضي عليه نظام‌شاهيان کارشکنی نکردن (شوشتري، ۱۳۷۵: ج، ۲، ۲۳۷).

اولین اختلاف مذهبی نظام‌شاهيان و همسایگان آنان پس از آن بود که برهان‌شاه دستور داد نام خلفای سه‌گانه را از خطبه بیندازند و در برخی از منابع، خود او یا شاه طاهر به لعن خلفا امر کردند. گروهی موسوم به «تبائیان» موظف به انجام چنین امری بودند. در برخی منابع ديگر، اين کار به جهآل نسبت داده شده است (فرشته، بی‌تا: ج، ۲، ۲۲۶). به نقل برخی ديگر، برهان‌شاه نه تنها به چنین کاري امر نکرد، بلکه جهآل را نيز از آن پرهیز می‌داد (خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج، ۳، ۱۸۲). همچنین وی در صدد دل‌جویی از علمای مذاهب ديگر به ویژه شافعیان برآمد که در آن عهد، بیشتر از شمار حنفیان بودند (همو: ۱۸۲).

با روی کار آمدن شاه حسین نظام‌شاه (۹۷۲م)، امرا در اعتراض به مذهب تشیع، باز هم دست به اقداماتی علیه شاه زدند. طباطبا از سوء قصد میران عبدالقادر - برادر شاه حسین که در اثر خواب برهان‌شاه شفا یافته بود - در این باره سخن می‌گوید (طباطبا، ۱۳۵۵: ۳۶۱). با قدرت یافتن مرتضی شاه دشمنی‌ها - که تا آن زمان به صورت مخفیانه بود - آشکار شد. در این دوره آفاقیان بسیاری کشته شدند. پایین بودن سن اغلب شاهان



این سلسله و به ویژه شاهان اوخر این خاندان، عامل دیگر تشتت و اختلاف و اعمال نفوذ امیران در اداره حکومت بود. می‌توان گفت کشتار آفاقیان بیش از این‌که صبغه دینی و مذهبی داشته باشد، صبغه سیاسی داشت. هر امیری که قدرت را به دست می‌گرفت، بنابر دکنی یا آفاقی بودنش، موضع مخصوصی نسبت به آفاقیان می‌گرفت که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

تقریباً از زمان حکومت مرتضی نظامشاه که مدتی کوتاه بود و بنا به قول خافی‌خان وی در اثر جنون، تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت و وانهادن آن به سیدمرتضی نامی گرفت، دخالت امرا افزایش یافت و غریبان بسیاری را کشتن. صاحب‌خان یکی از امرا با دادن اخباری کذب مبنی بر توطئه غریبان برای کشتن شاه، او را نیز در این غریب‌کشی با خود همراه کرد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۷۶؛ خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج ۳، ۲۰۹ – ۲۱۱). در نتیجه بسیاری از آنها به دربار عادل‌شاهیان بیچارپور یا نزد سیدمرتضی – امیرالامراًی برار – رفتند. سرانجام شاه از اخبار دروغ صاحب‌خان مطلع شد و دستور کشته شدن او را صادر کرد و مقام پیشوایی و وکالت را به شاه حیدر – فرزند شاه طاهر – سپرد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۵۰۰).

دور دوم غریب‌کشی در زمان میران‌حسین‌شاه رخ داد. در این دوره مهدویان به دلیل حمایت از شاه، جایگاهی والا داشتند و در عصر پادشاهی نظامشاه بعدی – یعنی اسماعیل شاه – قدرت را از آن خود کردند. با بالا گرفتن قدرت آنها در مدت هفت روز، هزار غریب در شهرها و قصبات به قتل رسیدند و حتی از کفن و دفن آنها نیز جلوگیری شد. حتی جسد فردی به نام میرزا خان را تکه‌تکه کردند و بر سر بازارها آویختند. با ورود فرهادخان حبشهی به احمدنگر آتش این فتنه برای مدتی خاموش شد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۹۰). به تدریج قدرت فرقه مهدویه تا جایی پیش رفت که موفق شدند اسماعیل نظامشاهی را به مذهب خود درآورند و مذهب اثنی عشری را از خطبه بیندازند. آنها با شیعیان (غریبان) رفتاری بسیار خشونت‌بار کردند و بسیاری از آنان را کشتنند (همو). سه هزار نفر از غریبان – که به شفاعت فرهادخان حبشهی، جان سالم به در برده بودند – از احمدنگر به بیچارپور رانده شدند. محمدقاسم فرشته – نویسنده تاریخ فرشته – نیز از جمله غریبان مهاجر به دربار ابراهیم عادل‌شاه بود (همو: ۲۹۵).



با روی کار آمدن برهان‌شاه دوم، روی دیگر سکه نمایان شد؛ آنچه از مهدویان بر غریبان رفته بود، گریبان خودشان را گرفت و برهان‌شاه مذهب مهدویه را به طور کامل برانداخت و غریبان را به احمدنگر بازگرداند. او گروهی از دکنیان و حبسیان دیگر را که موجب کشتارها شده بودند، کیفر کرد. وی به غریبان و به‌ویژه سادات و فضلای آنان توجهی ویژه کرد و برای بهبود وضع زندگی و رفاه آنان کوشید؛ اما در اواخر عمر او، با انتشار شایعه سوءقصد اخلاص‌خان حبshi، عده‌ای از غریبان که می‌ترسیدند به حال سابق خود بازگردند به بیچاپور پناهندۀ شدند (همو: ۳۰۷). از آن پس، گزارش چندانی از وضعیت غریبان ارائه نشده است که به نظر می‌رسد از انسزاوی آنان حکایت دارد.

سرانجام شاهزاده دانیال – پسر اکبر گورکانی – موفق شد نظام شاهیان را – که بر اثر اختلافات داخلی به شدت ضعیف گردیدند و پس از شاه عباس اول از حمایت صفویان نیز بی‌بهره شده بودند – با برکناری بهادر نظام‌شاه و تسخیر احمدنگر از پا درآورد؛ هرچند امیران این خاندان در دولت‌آباد به نام مرتضی دوم خطبه خواندند، اما سرانجام ملک عنبر حبshi در سال ۱۰۱۶ به حکومت آنان پایان داد.

### نتیجه

نظام شاهیان – که پس از تجزیه حکومت بهمنیان روی کار آمدند – در زمان برهان‌شاه – دومین پادشاه خود – از مذهب تسنن به تشیع دوازده‌امامی گرویدند. منابع در علت گرویدن آنان به تشیع، عمدتاً به خوابی اشاره کرده‌اند که در پی بیماری عبدالقادر – پسر برهان‌شاه – به وقوع پیوست. پس از این خواب بود که عبدالقادر شفا یافت و برهان‌شاه به راهنمایی شاه طاهر حسینی، تشیع را مذهب رسمی پایتخت خود احمدنگر قرار داد. در حالی که با دقت در منابع، می‌توان برای این تحول بزرگ، دلایلی واقعی‌تر پیدا کرد. در واقع نظام شاهیان در بردهای از زمان به حکومت رسیدند که علاوه بر وجود همسایگانی که همواره به مملکت آنان چشم طمع دوخته بودند، از سوی قدرت بزرگ‌تری در شمال – یعنی گورکانیان هند – نیز تهدید می‌شدند. گورکانیان به سرعت در حال پیش روی به مناطق جنوبی‌تر هند بودند. نظام شاهیان برای حفظ استقلال خود



ناچار شدند دست به سوی قدرتی همنگ گورکانیان دراز کنند. در میان قدرت‌های برتر آن روزگار، تنها صفویان قدرت مقابله با گورکانیان را داشتند. صفویان به تازگی تشیع را مذهب رسمی خود قرار داده بودند و به همکاری با همکیشان خود تمایل داشتند، چنان‌که عادلشاهیان شیعه‌مذهب همسایه نظام‌شاهیان از حمایت آنان برخوردار بودند. بنابراین نظام‌شاهیان تشیع را اختیار کردند؛ چرا که برای حضور در صحنه رقابت‌های سیاسی نمی‌توانستند بدون داشتن پشتونهای قدرتمند، ایستادگی نمایند و نظام‌شاهیان در آن برهه زمانی این مسئله را به خوبی درک کردند. بنابراین با در نظر گرفتن مشکلات و موانع جدی، آگاهانه تن به پذیرش مذهب تشیع دادند تا چونان همسایه شیعه‌مذهب خود - عادلشاهیان - از سوی خاندان شیعه‌مذهب صفوی حمایت شوند. البته تشیع ناگهانی و سریع آنها پیامد متفاوتی از عادلشاهیان و قطب‌شاهیان بر جای گذاشت؛ زیرا رسمی کردن تشیع، بدون آن‌که ایجاد مقدمات لازم برای این تغییر، سلسله‌ای از جنگ‌ها و درگیرهای خونین میان گروه‌های مختلف در احمدنگر ایجاد کرد که به جز مدت‌زمانی کوتاه، عملاً تشیع در این منطقه نتوانست دوام بیاورد. در نتیجه فرصت لازم برای شکوفایی فرهنگ و تمدن شیعی در این ناحیه فراهم نشد؛ به طوری که برخلاف دو حکومت شیعه‌مذهب عادلشاهی و قطب‌شاهی هم‌جوار نظام‌شاهیان - که اقدامات بسیاری در تثییت تشیع امامی در منطقه دکن کردند - نظام‌شاهیان در رواج این مذهب توفیق چندانی نداشتند.

## كتاب‌نامه

- ارشاد، فرهنگ (۱۳۶۵ش)، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷ش)، *تاریخ منظمه ناصری*، تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳ش)، *نقاؤة الآثار فی ذکر الاحیا فی تاریخ الصفویة*، تصحیح: احسان اشرافی، تهران، علمی و فرهنگی.
- بدائونی، عبدالقدیر بن ملوک شاه (۱۳۷۹ش)، *منتخب التواریخ*، تصحیح: توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹ش)، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خافی خان، محمد‌هاشم (۱۹۲۵م) *منتخب اللباب*، به کوشش: انجمن آسیایی بنگاله، تصحیح: سروزلی هیگ، کلکته، بی‌نا.
- خالدی، عمر (۱۳۸۳ش)، «نگاهی به وضعیت شیعیان دکن»، ترجمه: محمد‌مهدی توسلی، *گزارش گفتگو*، ش ۱۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خان زمان خان، غلام‌حسین (۱۴۱۹ق)، *تاریخ آصف‌حایان (گلزار آصفیه)*، به کوشش: دکتر محمد‌مهدی توسلی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۵ش)، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزان‌روز.
- رضوی، اطهر (۱۳۷۷ش)، *شیعه در هند*، ترجمه: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳ش)، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، امیرکبیر.
- شوشتاری، نورالله (۱۳۷۵ش)، *مجالس المؤمنین*، تصحیح: سید احمد عبدمنافی، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیه.
- صاعدی شیرازی، نظام‌الدین احمد بن عبدالله (۱۹۶۱م)، *حديقة السلاطين*، دکن، ایوان اردو.





- صدرالافضل، سید مرتضی حسین (۱۳۷۴ش)، *مطلع انوار*، ترجمه: محمدهاشم، تهران، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸ش)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس.
- طباطبا، سیدعلی (۱۳۵۵ش)، *برهان ماثن*، تصحیح: سید هاشمی، دهلي، مطبع جامعه دهلي.
- غفاری‌فرد، عباس‌علی (تابستان ۱۳۸۶ش)، «روابط صفویه و نظامشاهیان دکن»، *فصل‌نامه تاریخ روابط خارجی*، س. ۸، ش. ۳۱، تهران، وزارت امور خارجه.
- فرشته، محمد بن قاسم (بی‌تا)، *تاریخ فرشته* (ج ۲)، بی‌جا، بی‌نا.
- قادری، سید محیی‌الدین (۱۳۸۷ش)، *میرمحمد مؤمن استرآبادی*، مروج تشیع در جنوب هند، تهران، مورخ.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷ش)، *فوائد الصفویة*، تحقیق: مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قمی، احمد بن شرف‌الدین الحسینی (۱۳۸۳ش)، *خلاصة التواریخ*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- لین‌پول، استانلی (۱۳۶۳ش)، *طبقات سلاطین اسلام با جداول تاریخی و نسب‌های ایشان*، تهران، دنیای کتاب.
- معصومی، محسن (۱۳۸۳ش)، «نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، تهران، دانشگاه الزهراء.
- منشی، اسکندریک (۱۳۸۲ش)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تحقیق: ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- نورمحمدخان (۱۳۶۷ش)، *روابط سیاسی و مناسبات دیپلماسی تیموریان هند با صفویان ایران* (رساله دکتری)، تهران، دانشگاه تهران.
- هالیستر، جان نورمن (۱۳۷۳ش)، *تشیع در هند*، ترجمه: آذرمیدخت مشایخ فریدونی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- Ghauri, Iftikhar Ahmad (1975), "Muslims in The Deccan in The Middle Ages: A Historical Survey", *Islamic Culture*, Vol. XLIX No3, Hyderabad.